بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 15/09/93

جلسه 1079

بحث در طرقی بود که برای منحل کردن علم اجمالی به نجاست ملاقی یا نجاست عدل الملاقا مطرح شده بود، که عرض کردیم غیر از طریق مرحوم شیخ که تمسک به اصل طولی هست چهار طریق عمده وجود دارد که عرض می کنیم.

اولین طریق از این طرق اربعه تمسک به سبق زمانی علم هست، گفته می شود که اگر ما دو علم اجمالی داشتیم یک علم اجمالی ما اسبق زمانا بود و این علم اجمالی دوم متعلقش مردد بود بین اینکه یا آن طرفی باشد که متعلق علم اجمالی اول هست یا طرف جدید باشد، مثل اینکه ما قبلا می دانستیم که یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، بعد علم اجمالی پیدا کردیم یا اکرام عمرو واجب است یا اکرام بکر، گفته اند این علم اجمالی ثانی منجز نیست، چون یک طرفش که وجوب اکرام عمرو است قد تنجز بعلم اجمالی سابق، لذا این طرف جدید که اکرام بکر است مجرای اصل برائت خواهد بود، این را در بحث ملاقی هم تطبیق کرده اند گفته اند اگر ما بعد از علم اجمالی به نجاست احد المائین علم پیدا کنیم به وجود ملاقی برای آب الف اینجا اجتناب از این ملاقی دیگر لازم نیست، و این مطلب را با سه تقریب بیان کرده اند:

تقریب اول: ما عن صاحب کفایه، که می فرماید ما چون زائد بر آن تکلیف معلوم بالاجمال علم به تکلیف آخری نداریم، فرق است بین اینکه از ابتداء بدانیم که یا اکرام زید واجب هست یا اکرام عمرو و بکر، اینجا علم اجمالی ما یک طرفش مرکب است از دو چیز وجوب اکرام عمرو و وجوب اکرام بکر، و لکن اگر ما در زمان اول علم اجمالی پیدا کنیم به وجوب اکرام زید یا عمرو و در زمان متأخر علم اجمالی پیدا کنیم به اینکه مولا به ما گفته اکرم عمروا یا اکرم بکرا ما علم به تکلیف آخر نداریم، می شود شک بدوی.

این تعبیر صاحب کفایه که کاملا روشن است که اشکال دارد، برای اینکه اگر می گوئید که نوع مردم علم اجمالی ثانی ندارند که اولا: نقل کلام می کنیم به کسانی که علم اجمالی ثانی دارند مثل خود صاحب کفایه، ایشان چه جور تحلیل می کند که به هر حال علم اجمالی هست که یا واجب است بر ما اکرام عمرو و یا اکرام بکر، و این علم اجمالی به تکلیف است، بله احتمال می دهیم که این تکلیف معلوم به علم اجمالی دوم با آن تکلیف معلوم به علم اجمالی اول یکی باشند و هر دو منطبق باشند بر اکرام عمرو، و لکن این در فرض تقارن العلمین هم هست، ما احتمال می دهیم اکرام عمرو واجب باشد نه اکرام زید و نه اکرام بکر هیچ کدام واجب نباشد، اینکه علم اجمالی را از بین نمی برد.

ثانیا: ما عرض کردیم این علم اجمالی ثانی در ارتکاز مردم هست، واقعا مردم فرق نمی گذارند بین اینکه یک مخبر صادقی در یک گفتار به آنها بگوید اما یجب اکرام زید او یجب اکرام عمرو و بکر، یا در دو گفتار این را بگوئید اول بگوید یجب اکرام زید او عمرو بعد بگوید یجب اکرام عمرو او بکر اجمالا، مردم بین این دو فرق نمی گذارند که اگر با هم بگوید می گویند علم اجمالی داریم به وجوب اکرام زید یا وجوب اکرام عمرو و بکر ولی اگر این مخبر صادق با هم نگوید می گویند ما علم اجمالی داریم به وجوب اکرام زید یا عمرو و شک داریم در وجوب اکرام بکر، قطعا اینطور نیست.

اگر مقصود ایشان این است که در بناء عقلاء این علم اجمالی دوم منجز نیست، خوب ایشان که منجزیت علم اجمالی را به حکم عقل می داند نه به بناء عقلاء، برای عقل چه فرق می کند خوب این علم اجمالی دوم منعقد شده چرا منجز نباشد عقلا، نفی منجزیت عقلیه این علم اجمالی دوم خلاف وجدان است بلکه نفی منجزیت عقلائیه آن هم خلاف وجدان است کما سیأتی.

پس این تقریب اول که ما بگوئیم اگر علم اجمالی دوم متأخر بود زمانا علم اجمالی فرد آخری از تکلیف پیدا نمی کنیم جوابش این است که علم اجمالی به جامع تکلیف کافی است برای اینکه منجز باشد، و ما علم اجمالی دوممان هم علم اجمالی به جامع تکلیف است.

ثالثا: جناب صاحب کفایه! مگر همه جا بحث علم به تکلیف است، خیلی جاها بحث امتثال تکلیف است مثل وضوء با این آب، ما وقتی وضوء با آب می گیریم شرط آب وضوء این است که پاک باشد، اینجا بحث علم اجمالی به تکلیف نیست، بلکه بحث این است که ما باید احراز کنیم امتثال امر به وضوء به ماء طاهر را، خوب اصل طهارت در این ملاقی اگر آب باشد چطور جاری می شود؟ جمع بین اصل طهارت در این آب که ملاقی اناء الف هست و اصل طهارت در اناء ب اینکه معقول نیست، هم اناء ب که عدل الملاقا است اصل طهارت داشته باشد و هم ملاقی اناء الف، در حالی که ما علم اجمالی داریم یکی از این دو نجس هستند اصل طهارت در هر دو غیر معقول است و در یکی دون الاخری هم ترجیح بلامرجح است، فلا یتم هذا التقریب.

تقریب دوم: ما عن المحقق الاصفهانی، فرموده شرط منجزیت علم اجمالی این است که منجز واقع باشد علی ایّ تقدیر، و اگر یک طرف علم اجمالی به منجز سابق و به علم اجمالی سابق زمانا منجَّز شده المتنجز لایتنجز ثانیا، پس این علم اجمالی متأخر صلاحیت تنجیز علی ایّ تقدیر ندارد، ما ساعت اول علم اجمالی پیدا کردیم یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، ساعت دوم علم اجمالی پیدا کردیم یا اکرام عمرو واجب است یا اکرام بکر، اکرام عمرو وجوبش منجز شد به علم اجمالی اول که اسبق زمانا هست و دیگر قابل تنجیز نیست با علم اجمالی دوم، پس این علم اجمالی صلاحیت تنجیز واقع را علی ایّ تقدیر ندارد.

اقول: جوابش را عرض کردیم که بقائا تنجّز وجوب اکرام عمرو که طرف مشترک است مستند خواهد بود به دو منجِّز یکی بقاء علم اجمالی اول و دیگری حدوث علم اجمالی ثانی، قیام منجزین علی تکلیف واحد اینکه محال نیست بلکه قیام حجتین است علی حکم واحد، مثل اینکه دو خبر ثقه بگویند نماز جمعه واجب است، اینکه محذوری ندارد، پس وجهی ندارد که شما بگوئید علم اجمالی به وجوب اجتناب از ملاقی یا عدل الملاقا چون زمان متأخر به وجود آمده این منجِّز نیست چون یک طرفش که وجوب اجتناب از عدل الملاقا است تنجَّز بعلم اجمالی سابق، پس عقل یک بار حکم می کند به تنجز به دو سبب، یعنی عقل یک بار حکم می کند به استحقاق عقاب بر مخالفت تکلیف در این طرف مشترک، اما سبب و موضوع این حکم عقل دو چیز است، مثل دو اماره بر دو وجوب نماز جمعه که این منشأ دو تنجز نیست بلکه مجموع این دو اماره منشأ یک تنجزند.

اگر بحث را وجدانی مطرح می کنید که حاشا به مقام محقق اصفهانی که برهان را کنار بگذارد و حواله به وجدان بدهد، آن هم کسانی را حواله به وجدان بدهد که معلوم نیست وجدانشان چگونه است، ایشان برهان می آورد می گوید المتنجز لا یتنجز ثانیا، پس این علم اجمالی دوم صلاحیت تنجیز واقع را علی ای تقدیر ندارد، اگر آن واقع در طرف مشترک هست این طرف مشترک قابل تنجز با این علم اجمالی دوم نیست، ما می گوئیم چرا نیست؟ هر علمی آنا فآنا سبب تنجز تکلیف است در آن حین، حدوث علم اجمالی اول سبب تنجز تکلیف است نسبت به زمان حدوث، اما بقاء تنجز مستند هست به بقاء علم اجمالی اول و حدوث علم اجمالی دوم، اگر هم بحث وجدانی می کنید به وجدان عقلی و عقلائی هیچ فرق نیست بین اینکه مخبر در یک دفعه بگوید یجب اکرام زید او یجب اکرام عمرو و بکر اجمالا، یا مخبر صادق بگوید یجب اکرام زید او یجب اکرام عمرو اجمالا، یک دقیقه بعد بگوید یجب اکرام عمرو او یجب اکرام بکر اجمالا، فرق می کند با منجز تفصیلی، منجز تفصیلی سابق و لاحق ندارد بلکه حتی اگر مقارن هم باشد مثل اینکه یک طرف علم اجمالی استصحاب بقاء وجوب دارد یا قاعده اشتغال دارد ولو مقارن باشد با علم اجمالی ما در ارتکاز عقلاء می بینیم این علم اجمالی منجز و بیان نیست عقلائا نسبت به آن طرف آخر، اما این چه ربطی دارد به دو علم اجمالی که اگر مقارن با هم بود تنجز آن طرف مشترک مستند می شد به هر دو علم، حرف این است که اگر این دو علم اجمالی مقارن و معاصر بودند هر دو منجز بودند اما حالا که یکی از آنها یک دقیقه دیرتر رسیده بگوئیم این علم اجمالی دوم دیگر صلاحیت تنجیز ندارد این نه برهان بر او قائم است نه وجدان با او مساعدت می کند که علم اجمالی ثانی بیان نباشد.

تقریب سوم: ما عن السید الخوئی، که بنا بر مسلک اقتضاء سخن گفته، ایشان فرموده اصل طهارت در این ملاقی که طرف مختص علم اجمالی دوم است، یا اصل برائت از وجوب اکرام بکر در آن مثال علم اجمالی به وجوب اکرام زید او عمرو ثم حصول العلم الاجمالی بوجوب اکرام عمرو او بکر، اصل مرخص و مؤمِّن در این طرف مختص علم اجمالی متأخر بلا معارض هست، چون اصل مؤمِّن در آن طرف مشترک در زمان سابق موضوع پیدا کرد و تعارض کرد و تساقط کرد، و الزائل لا یعود.

اقول: این هم عرض کردیم تمام نیست، زیرا ملاک تعارض تنافی در جعل است، تعارض یعنی تنافی در جعل یعنی اینکه نتواند دلیل کل شئ لک طاهر این دو طرف علم اجمالی به نجاست را بگیرد، و دعوای جریان اصل طهارت در یکی از این دو دون الآخر دعوای بلادلیل است، ترجیح بلامرجح یعنی دعوای بلا دلیل، این است ملاک تعارض، خوب ما می گوئیم یقینا نمی تواند اصل طهارت هم آن عدل الملاقا را بگیرد و هم ملاقی را، چون تنافی در جعل هست، اگر اصل طهارت بیاید هم آن آب ب را بگیرد هم این سیب را که با آب الف ملاقات کرده این ترخیص در مخالفت قطعیه لازم می آید.

اینکه ما بگوئیم اصل طهارت این سیب را می گیرد و لکن آن آب ب را نمی گیرد ثبوتا این دعوای بلادلیل و ترجیح بلامرجح است.

لایقال: اگر می گوئید اصالة الطهارة در آن آب ب قابل وصول نیست، و وقتی حکم ظاهری قابل وصول نبود در یک طرف تعارض نمی کند با اصل در طرف دیگر علم اجمالی، چون فعلیت حکم ظاهری به وصول آن هست.

فانه یقال: می گوئیم چرا اصل طهارت در این آب ب قابل وصول به مکلف نیست، این بخاطر محذور تعارض و علم اجمالی است، خوب این محذور تعارض و علم اجمالی کما اینکه بین آب ب و آب الف هست از یک ساعت قبل، همینطور بین آب ب و این سیب که ملاقی آب الف است این محذور تعارض و علم اجمالی به عدم جریان اصل در یکی از این دو این محذور در اینجا هم هست، پس اصل طهارت در این سیب هم قابل وصول نیست به نفس نکته اینکه اصل طهارت در آن آب ب که عدل الملاقا است قابل وصول نبود، چه فرقی می کند؟.

آقای خوئی یک استثنائی زده از این مبنای خودش که معتقد شده سبق زمانیِ علم به نجاست احد الانائین بر علم به ملاقات منشأ می شود که اصلا طهارت در ملاقی بلا معارض باشد یک استثنائی زده، فرموده اگر آن عدل الملاقا یک خطاب مختصی داشت و بلا معارض بود آن خطاب مختص، مثل اینکه علم اجمالی پیدا مکردیم یا این آب نجس است یا این لباس، اصالة الحل در این آب بلامعارض است چون خطاب مختص است، اصالة الطهارة در این آب و آن لباس تعارض می کنند، اصل برائت از حرمت شرب این آب با اصل برائت از مانعیت آن لباس در نماز تعارض می کنند، اما این لباس که قاعده حل ندارد قاعده حل در شک در حرمت تکلیفیه جاری می شود، این لباس که حرمت تکلیفیه ندارد پوشیدنش، فوقش لباس نجس است و پوشیدن لباس نجس که حرام تکلیفی نیست، لکن این آب شک در حرمت تکلیفیه شربش هست اصالة الحل دارد، ولی وقتی شما یک ملاقی پیدا کنید برای آن ثوب اصل در آن ملاقی -حالا یا اصل طهارت؟؟؟ یا اصل حل- تعارض می کند با این اصالة الحل در این آب که عدل الملاقا بود.

این مطلب درستی است طبق مبنایش و باید هم هیمنجور بفرماید، البته اگر ایشان مثال را عوض می کرد بهتر بود، چون بعضی ها شبهه دارند در اینکه اصالة الحل با برائت دو چیزند یا یک چیز، البته برای ما فرق ندارد که دو چیزند یا یک چیز ثبوتا، برای ما خطاب مهم است، حدیث حل خطاب مختص دارد نسبت به این آب، حالا روح اصالة الحل با روح برائت شرعیه یکی است یا دو تا برای ما مهم نیست، ولی برای اینکه شبهه پیش نیاید مثال دیگری می زد بهتر بود، مثال می زد که علم اجمالی داریم که یا این آب نجس است یا این خاک، خاک اصالة البرائة هم ندارد، نه اصالة الحل دارد و نه اصالة البرائة فقط اصالة الطهارة دارد، چون خاک طهارتش شرط است در تیمم و در سجود، نه اینکه نجاستش مانع باشد، تیمموا صعیدا طیبا، یا از روایت استفاده می شود که محل سجده باید طاهر باشد، خوب اصالة الطهارة در این تراب اگر جاری بشود اثبات می کند جواز سجود و جواز تیمم بر آن را، وقتی تعارض کرد با اصالة الطهارة در آب دیگر در این خاک نوبت می رسد به قاعده اشتغال، مبادا با این خاک تیمم کنید چون احراز طهارتش را نمی کنید، مبادا بر آن سجده کنید چون احراز طهارت نمی کنید، اصل برائت اصلا ندارد، لذا با کمال اطمینان می شود اصالة الحل و برائت از حرمت شرب آن آب را جاری کرد بلامعارض، حالا اگر این تراب یک ملاقی پیدا کند این ملاقی تراب اصل طهارتش می شود معارض با آن اصل حل در آن آب، چون علم اجمالی داریم یا آن آب نجس است پس حرام است شربش یا ملاقی این تراب نجس شده است اصالة الطهارة در ملاقی این تراب با اصالة الحل در آن آب تعارض می کنند[[1]](#footnote-1).

هذا کله بالنسبة الی الطریق الاول من الطرق الاربعة که تمسک به سبق زمانی علم است.

طریق دوم از طرق اربعه تمسک به سبق رتبی علم است.

محقق عراقی فرموده علم اجمالی ثانی اگر متولد باشد از علم اجمالی اول، این علم اجمالی ثانی به نجاست ملاقی او عدل الملاقا این اگر متولد باشد از آن علم اجمالی به نجاست ملاقا او عدل الملاقا این علم اجمالی ثانی می شود متأخر رتبی، محال است تنجز واقع مستند بشود به این علم متأخر رتبی، حتما باید مستند بشود به آن علم متقدم رتبی، چرا؟

برای اینکه شما وقتی علم اجمالی پیدا کردی که یکی از این دو آب نجس است و بخاطر این علم اجمالی به نجاست احد الامائین علم اجمالی پیدا کردی که یا این سیب که ملاقات کرده با آب الف نجس است یا آن آب ب که عدل الملاقا است، آن علم اجمالی متقدم رتبةً علت است برای تنجیز، تنجیزی که معلول آن علم اجمالی اول است محال است مستند باشد به علم اجمالی متأخر رتبةً، زیرا علم اجمالی متأخر رتبةً اگر بخواهد یک تنجُّز دیگری بیاورد که می شود خلاف قاعده المتنجز لا یتنجز ثانیا، اگر بخواهد همان تنجز معلول علم اجمالی اول مستند باشد به این دو علم اجمالی یکی به علم اجمالی متقدم رتبةً و یک هم به علم اجمالی متأخر رتبةً، این محال است، چون معلول می تواند مستند باشد به دو علت تامه اما دو علت تامه در رتبه واحده، دو علت تامه مثل آتش و خورشید ایجاد حرارت بکنند، یک حرارت مستند می شود به دو عامل یکی خورشید و یکی هم نار، که اینها در رتبه واحده اند، اما اگر بخواهند این دو علت در دو رتبه باشند محال لازم می آید، زیرا مثلا در همین مثال علم اجمالی، علم اجمالی اول ما به نجاست ملاقا أو عدل الملاقا در رتبه یک است، در رتبه دوم اثر این علم اجمالی اول هست، اثر علم اجمالی اول دو چیز است یکی تنجز تکلیف نسبت به ملاقا و عدل الملاقا و دیگری تشکل علم اجمالی دوم یعنی علم اجمالی به نجاست ملاقی أو عدل الملاقا، پس تنجز تکلیف که معلول علم اجمالی اول است در رتبه علم اجمالی دوم است، چون هر دو اثر و معلول علم اجمالی اول هستند، می شوند معلولین علت واحده، آن وقت چطور می شود که این علم اجمالی دوم بخواهد علت چیزی باشد که در رتبه خودش هست، علم اجمالی دوم اثر و معلول علم اجمالی اول است و متولد از آن هست، پس علم اجمالی اول دو اثر دارد یکی تنجز تکلیف بین ملاقا و عدل الملاقا دیگری هم تولد علم اجمالی دوم، این دو تا اثر در تبه واحده اند محال است احد الاثرین علت اثر دیگر باشد.

ولی محقق عراقی می گوید من با سبق زمانی احد العلمین مشکل ندارم و او هیچ اشکال ندارد، اگر علم اجمالی دوم متولد از علم اجمالی اول نباشد او مشکل ندارد، علم اجمالی داریم یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، یک ساعت بعد علم اجمالی پیدا می کنیم که یا اکرام عمرو واجب است یا اکرام بکر، اینها در عرض هم هستند رتبةً، تنجز تکلیف در ساعت دوم مستند است به دو علت یکی بقاء علم اجمالی اول و دیگری حدوث علم اجمالی ثانی، و اینها در عرض هم و در رتبه هم هستند، آنجا مشکلی نیست، مشکل در این بحث ملاقی است که علم اجمالی به نجاسة الملاقی او عدل الملاقا متولد باشد از علم اجمالی اول به نجاسة احد الانائین اینجا ما نمی توانیم بگوئیم علم اجمالی ثانی قابل تنجیز است.

لذا محقق عراقی که دنبال این است که علم اجمالی را از منجزیت بیندازد، و الا نمی تواند مثل آقای خوئی اصل بلامعارض جاری کند و الا می رفت اصل طولی جاری می کرد، او مجبور است منجزیت علم اجمالی را هدف قرار بدهد، می گوید طبق این بیان ما سه صورت پیدا می شود در مسأله:

فرض اول: -فرضهای متعارف- من چرا علم پیدا کردم به نجاست ملاقی اجمالا؟ چون در رتبه سابقه علم پیدا می کنم به نجاست ملاقا اجمالا و علم پیدا می کنم به ملاقات این ملاقی با آن، طبعا از علم اجمالی به نجاست ملاقا علم اجمالی به نجاست ملاقی متولد می شود، اما در دو فرض دیگر هست که اینجوری نیست.

فرض دوم: اینکه من اول علم اجمالی پیدا کنم به اینکه یا این سیب که فی علم الله ملاقی آب الف است نجس است یا این آب ب، بعد از اینکه علم اجمالی پیدا کردم یا این سیب نجس است یا آب ب فهمیدم که اگر این سیب نجس باشد بخاطر ملاقات با آب الف است، یعنی اول نجاست اجمالیه سیب را می فهمم بعد حالا بعد زمانی یا رتبی کشف می کنم که نجاست این سیب اگر ثابت باشد بخاطر ملاقات با این آب الف است، خوب علم اجمالی به اینکه یا آب الف نجس است یا آب ب از کجا متولد شد؟ من اول علم پیدا کردم به نجاست ملاقی یا عدل الملاقا چون علم اجمالی پیدا کردم یا سیب نجس است یا آن آب ب، به برکت این علم اجمالی یک علم اجمالی دوم متولد شد وقتی فهمیدم اگر سیب نجس باشد از برکات آب الف است باعث شد من علم اجمالی پیدا کنم یا آب الف نجس است یا آب ب، اینجا قضیه برعکس شد و علم اجمالی به نجاست احد المائین متولد شد از علم اجمالی به نجاست آن سیب که ملاقی آب الف است یا آن آب ب که عدل الملاقا است، اول این علم اجمالی پیدا شد، بعد فکرکردم یا کسی به من گفت که اگر این سیب نجس باشد همه اش زیر سر آب الف است، اینجا اجتناب از آب الف لازم نیست، چون علم اجمالی به نجاسة احد المائین متولد شد و متأخر شد رتبةً از آن علم اجمالی به نجاست سیب یا آب ب.

فرض سوم: اینکه هر دو علم همزمان یعنی هم رتبه هستند، یک مخبر صادقی به من گفت آقا یا این سیب نجس است یا این آب ب، یا این آب الف نجس است یا این آب ب، گفتیم دست شما درد نکند که ما را مطلع کردی، بعد گفت یک چیزی هم یه شما بگویم که اگر نمی توانی سیب بخوری همه اش زیر سر این آب الف است اگر سیب نجس باشد بخاطر ملاقات با این آب الف است، یعنی اول دو تا علم اجمالی مستقل از هم تشکیل شد ولو بعدا بفهمم منشأ نجاست سیب ملاقات با آب الف هست، اینجا ایشان می گوید هر دو علم اجمالی هنگام تشکّل هیچ تقدم و تأخر رتبی بر هم ندارند، الآن هم تقدم و تأخر رتبی ندارند، چون دو تا علم اجمالی مستقل است بخاطر اخبار صادق و اخبار معصوم از دو تا مطلب، لذا در این مثال باید از هر سه اجتناب کنیم.

بقیة الکلام انشاء الله فردا.

1. - چون ولو هر دو طرف خطاب مختصند ولی طرف علم اجمالی هستند و لذا تنافی در جعل دارند و تعارض می کنند. [↑](#footnote-ref-1)